



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سیزدهمین مسئله از مسایل هفده گانه احکام مهر که مرحوم محقق ذکر فرمودند فروع فراوانی را به همراه دارد. فرع اول تا حدودی روشن شد - البته آن تعارض یاد شده هم باید کاملاً توجیه بشود - فرع بعدی این است که بعد از اینکه فرمود: «الصداق یملک بالعقد علی أشهر الروایتین»، فرمود: «و لها التصرف فيه قبل القبض علی الأشیه»^۱ حالا می تواند قبل از قبض تصرف کند یا نه؟ یک وقت بحث قبل از مساس است یک وقت بحث قبل از قبض است یعنی در جلسه عقد او مالک شد تمام مهر را منتها نیمی «بالاستقلال» نیمی «بالتزلزل» آیا شرط تصرف در مال استقلال است یا نه ملک متزلزل هم می شود؟ و آیا شرط تصرف در مهر مساس است یا نه؟ در کل مهر می تواند تصرف بکند قبل از قبض یا نه؟ ایشان فرمودند: «و لها التصرف فيه قبل القبض علی الأشیه» چون با قواعد اولیه وقتی تصمیم شد حکم ثابت می شود. قاعده اولیه اگر اصل باشد در أقل و اکثر استقلالی برائت است و اگر به عموماً اولیه بخوایم تمسک بکنیم «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^۲ اگر ثابت شد در فرع اول که مهر «بتمامه» ملک زوجه می شود با تمامیت عقد، زیرا وقتی در عقد گفته شد «أنکحت کذا بکذا علی المهر المعلوم» تمام مهر با تمامیت عقد ملک زوجه می شود چه اینکه بضع حق مسلم زوج می شود برای تمتع، مهر هم حق مسلم زوجه

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۲۷۲.

می‌شود برای بهره‌برداری این ملک او است وقتی ملک او شد برخی‌ها گفتند به اینکه اگر بخواهد تصرف کند باید قبض بکند تا تصرف بکند. ما دلیلی بر این شرط نیافتیم فحص کردیم - چون شبهه حکمیه است - دلیل نیافتیم، می‌ماند اقل و اکثر استقلالی آیا برائت جاری است یا نه؟ حق این است که برائت جاری است. اگر ما شک کردیم که ده دینار به فلان شخص بدهکاریم یا یازده دینار! برائت را برای همین‌ها گذاشته‌اند برای نفی زائد است، حالا در اقل و اکثر ارتباطی ممکن است کسی شبهه داشته باشد ولی در اقل و اکثر استقلالی جا برای شبهه نیست چون یک امر جدایی است شک می‌کنیم که آیا دخالت او لازم است یا نه؟ اصل عدم است ما نمی‌دانیم زوجه بخواهد در مهر تصرف بکند گذشته از مالکیت، قبض شرط است یا نه؟ شک در شرط زائد به منزله شک در اصل شرطیت شیء است «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۱.

بنابراین اگر به لحاظ قواعد و اصول اولیه باشد، شرط مشکوک منفی «بالأصل» است و اگر بخواهیم به قاعده اولیه تمسک کنیم «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»، مهر «مَلِكٌ لِلزَّوْجَةِ وَ كُلِّ مَالِكٍ مُسْلَطٌ عَلَى مَلِكَةٍ فَالزَّوْجَةُ مُسْلَطَةٌ عَلَى الْمَهْرِ» این است.

پرسش: قبض مقتضای عقد نیست؟

پاسخ: یک وقت است که سخن از بیع ذهب و فضه است یا بیع صرف و سلم است که «أَحَدُ الطَّرَفَيْنِ» باید قبض بشود بله؛ اما اینجا هیچ شرطی برای دخالت قبض نیست شک در شرطیت قبض همان شک در اصل شرطیت شیء است اینها اقل و اکثر استقلالی‌اند شک در شرط زائد به منزله شک در اصل شرط است و «منهی بالأصل» است «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»

۱. التوحید (للمصدق)، ص ۳۵۳.

پرسش: به هر حال بین این زائد و اصل موضوع باید یک فرقی داشته باشد یا نه؟

پاسخ: نه هیچ فرقی در این قاعده اولیه نیست قاعده اولیه این است که «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» این مال زید است، یک؛ «و كل مالک مسلط علی ملکه»، دو؛ پس می تواند تصرف کند، سه؛ بفروشد یا بخرد با این مال، حالا یک کسی مالی دارد هنوز نگرفته است شک می کنیم که آیا در تصرف او قبض شرط است یا نه؟ این «رُفِعَ... مَا لَا يَعْلَمُونَ». شک در أقل و اکثر استقلالی این مشکوک منفی «بالأصل» است این را که غالب اصولیین پذیرفتند در أقل و اکثر ارتباطی مشکل دارند و گرنه در أقل و اکثر استقلالی که غالباً پذیرفتند.

پس به حسب اصول این است، به حسب قواعد اولیه «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» این است، شواهد فقهی هم هست که این زن می تواند در مهریه خود قبل از قبض تصرف کند. این آیاتی که مسئله مهر را بازگو کرد فرمود مهر مال زوجه است ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾^۱ مگر اینکه خود زن که مالک مهر است عفو کند یا ولی او که به دست او عقد نکاح و بستن عقد نکاح است او عفو کند. اگر قرآن کریم فرمود مهر را او می تواند عفو کند چه قبض کرده باشد چه قبض نکرده باشد، ولی او می تواند عفو کند چه قبض کرده باشد چه قبض نکرده باشد؛ پس می شود چنین گفت که تصرف در مهر مشروط به قبض نیست. بنابراین اگر یک دلیلی داشتیم که ظاهر آن اشتراط قبض بود، این محمول بر استحباب یا مانند آن می شود که بعد مشکلی پیش نیاید.

مطلب دیگر آن است که بخشی از این احکام را خود آیه حل می کند بخشی را روایات؛ اما آن بخشی که آیه حل می کند ظاهر ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ﴾^۲ عموم است نصف ندارد تمام صداق را باید داد لکن خود آیه دارد ﴿وَإِنْ

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. سوره نساء، آیه ۴.

طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ... فَانْصِفْ مَا فَرَضْتُمْ» پس این عموم تخصیص خورد به تنصیف که اگر مساسی حاصل نشد نصف مهر را زن مالک است، اگر مطالبه کرد تأدیه تمام مهر واجب نیست نصف آن «بالإستقلال» است و نصف دیگر متزلزل. اینکه فرمود اگر طلاق قبل از مساس شد ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ یعنی نیمی از مهر ملک زن است «بالإستقلال» و نیمی مشروط به آمیزش است و متزلزل پس این تخصیص داخلی را خود قرآن تأمین کرد چه اینکه جواز تصرف را خود قرآن تأمین کرد لذا مسئله عفو را بازگو کرد ابراء را بازگو کرد. حالا جریان «إبراء» که مثل «هبه» نیست در جریان «هبه» یک قبض و اقباضی شرط است «هبه» عقد است، یک؛ مشروط است به اینکه موهوب قبض بشود، دو؛ اما «إبراء» که اینها را ندارد. اگر زن که مالک مهر شد ذمه زوج را إبراء کرده باشد، قبض نمی‌خواهد؛ اگر بخواهد هبه بکند باید قبض و إقباض باشد، قبل از قبض چه چیزی را می‌تواند هبه بکند؟! عینی در کار نیست چیزی را زوجه به زوج نداد إقباض نکرد تا او قبض بکند. «یشترط» در عقد هبه، قبض موهوب یعنی متَّهَب باید آن موهوب را قبض کند، اگر عین هبه باشد بله؛ اما اینکه فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي﴾ إبراء را هم می‌گیرد، اگر خواست إبراء بکند دیگر قبض لازم نیست.

پس خود قرآن مسئله تنصیف را بازگو کرد، عموم ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾ تخصیص خورد و خود قرآن اجازه تصرف قبل از قبض را هم داده است برای اینکه عفو مطلق است گاهی به إبراء است گاهی به هبه، اگر خواست إبراء بکند دیگر قبض لازم نیست، اینها هست.

پرسش: قرآن اجازه داد چطور تعبیر به «أشبهه» کرده است؟!

پاسخ: بله، اما چون روایات معارض دارد در بخشی از روایات دارد که باید قبض بشود چون روایت می‌تواند مخصص آیه باشد از این جهت اینها مشکل دارند لذا به خود إبراء هم در این کتاب‌های فقهی استدلال کردند.

عمده روایاتی که معارض هم‌اند و باید این روایات معارض را حل کرد. اولین معارضه جریان مالکیت است؛ فرع اول - که جلسه قبل بحث شد - این بود که مهر به وسیله عقد زوجیت ملک زوجه می‌شود، دومین فرع این است که زوجه می‌تواند قبل از قبض در مهر تصرف بکند، هر دو مبتلا به معارض‌اند، معارض جلسه قبل بخشی از آنها خوانده شد حالا باید حل بشود. بخشی از روایاتی که جلسه قبل خوانده شد این بود که مهر با مساس ثابت می‌شود فرمود: «إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ»^۱ این سه امر مترتب بر مساس است و اگر تماسی حاصل نشد مهر ملک زوجه نمی‌شود، «وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ» همان طوری که بدون مساس غسل نیست، بدون مساس عده نیست، بدون مساس مهر هم نیست لکن این «وَجَبَ» بر وجوب تأدیه و مانند آن حمل می‌شود نه اصل استحقاق، اصل استحقاق مهر با تمام شدن عقد حاصل می‌شود، وجوب پرداخت با مساس است، بلکه حالا بر مرد چه وقت واجب است که مهریه را ادا کند؟ وقتی که آمیزش کرد یقیناً بر او واجب است؛ اما حالا به مجرد اینکه ملک او شد و بر زوج تسلیم واجب باشد یا نه، ممکن است که مشروط به مساس باشد. پس این «إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ» می‌تواند مشمول این توجیه باشد.

حالا روایاتی که مربوط به این «وجوب المهر» خوانده شد بازنگری بشود؛ وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۱۹ چندتا روایت است با این عنوان «بَابُ أَنَّ الْمَهْرَ يَجِبُ وَ يَسْتَقَرُّ بِالْدُّخُولِ وَ هُوَ الْوَطْءُ فِي الْفَرْجِ وَ إِنْ لَمْ يُنْزَلْ لَا بِمَا دُونَهُ مِنَ الْإِسْتِمْتَاعِ». یک تنبیهی داد صاحب وسائل که جمع بین روایات متعارض با همین حل است؛ در بعضی از روایات دارد همین‌که زن و شوهر تحت سقف واحد باشند «وجوب المهر» که جمیع احکام مهر ثابت می‌شود، صرف اینکه تحت سقف واحد باشند و استمتاع شده باشد ولو مساس نباشد. روایت می‌فرماید نه اگر مسئله غسل است اگر مسئله

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

عده است اگر مسئله مهر است این مترتب بر آمیزش است، «نعم»! برای زوجه استمتاع جایز است ولی نه غسل می آورد قبل از انزال و نه عده دارد و مانند آن. این روایات ناظر به آن است که استمتاع مسئله عده و امثال آن را به همراه ندارد.

اولین روایتی که مرحوم کلینی نقل کرد که سند آن در جلسه قبل خوانده شد این بود که «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ» می گوید من حاضر بودم که پدرم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کرد «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَدْخَلَتْ عَلَيْهِ» همسری انتخاب کرد و این همسر به خانه زوج آمد، «فَلَمْ يَمَسَّهَا» مساسی حاصل نشد همان تعبیر قرآنی را ذکر کرد که «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ»، «وَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا» یعنی آمیزشی حاصل نشد «حَتَّى طَلَّقَهَا»، «هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِنْهُ» این زن اگر بخواهد همسری دیگر بگیرد باید عده نگه بدارد؟ «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» این باید انزال کرده باشد مساس حاصل شده باشد و چون مساس حاصل نشد عده ای ندارد. «قِيلَ لَهُ فَإِنْ كَانَ وَأَقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَلَمْ يُنْزَلْ» اگر مساس شد ولی آب نازل نشد چه؟ فرمود معیار آمیزش است «إِذَا أَدْخَلَهُ» - در بحث جلسه قبل اشاره شد که این ضمیر به مدخول بر می گردد نه «مدخول بها» - «وَجَبَ الْغُسْلُ»، یک؛ «وَالْمَهْرُ»، دو؛ «وَالْعِدَّةُ»، سه؛ «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ» می گوید پدرم این مطالب را سؤال کرد و وجود مبارک حضرت هم پاسخ داد، او هم چون موثق بود مورد قبول است.

به همین معنا روایت سوم^۱ و روایت بعدی است «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ وَالْغُسْلُ».^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹؛ «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ قَالَ إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ».

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

روایت پنجم هم به همین مضمون است که «إِذَا أَوْلَجَهُ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الرَّجْمُ وَ وَجَبَ الْمَهْرُ»^۱ اگر حلال بود که این احکام است، اگر حرام بود می شود زنا «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۲ معیار زنا مساس است، معیار استقرار مهر مساس است، معیار عده مساس است.

روایت ششم هم به همین منظور است.^۳ روایت هفتم هم همین است فرمود: «إِذَا دَخَلَ بِهَا»^۴ روایت هشتم هم دارد «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ»^۵ روایت نهم هم این است که «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ» می گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم «عَنِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِمَا الْغُسْلُ» او از غسل سؤال می کند حضرت از مهر و از رجم جواب می دهد می فرماید: «إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ وَ الرَّجْمُ»^۶ ظاهر این روایت این است که قبل از مساس مهر واجب نیست اما الآن بحث در وجوب تأدیه مهر نیست بحث در ملکیت مهر است به مجرد عقد این ملک او است، خیلی از موارد است که انسانی پیش دیگری مالی دارد اما تأدیه واجب نیست تأدیه بعد از یک مدتی واجب است، بله؛ مثلاً اگر کسی مالی را به دیگری قرض داد، این مال ملک طلق مقرض است که پیش مقترض است اما تأدیه بر مقترض باشد، نه آن یک وقتی دارد. قرض عقد است لازم است وفای آن در مورد معین واجب است نه الآن؛ مثلاً کسی مالی را قرض گرفت که بعد از یک ماه بپردازد، این مال ملک طلق مقرض بود که فعلاً تملیک کرد به مقترض در اختیار او است، او باید بپردازد اما بعد از یک ماه. پس می شود انسان مالک یک چیزی باشد البته در مسئله قرض مالک عین این نیست چون این را تملیک مقترض کرده است مالک

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۲. سوره نور، آیه ۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰؛ «لَا يُوجِبُ الْمَهْرُ إِلَّا الْوَقَاعُ فِي الْفَرْجِ».

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

بدل این است، مالک بدل این است و در ذمه مقترض است ولی بعد از یک ماه باید بپردازد. این «وَجَبَ الْمَهْر» ناظر به مقام تأدیه و تسلیم است نه ناظر به مقام تملک.

مطلب دیگر این است که اینکه فرمود اگر آمیزش کرد تمام مهر واجب است، این هم مخصص است به روایاتی که دارد اگر موت حاصل شده است «وَجَبَ الْمَهْر»، اینها مثبتیناند قابل تخصیص اند، اصل مالکیت مهر به وسیله عقد ثابت می شود، چه وقت تنصیف می شود؟ آن را قرآن مشخص کرد فرمود: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ قاعده اصلی این است که تمام مهر مال زوجه است، تنصیف «خرج بالدلیل» چون در سوره «بقره» فرمود اگر طلاق قبل از مساس رخ داد ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾؛ حالا اگر موتی قبل از مساس رخ داد، فسخی قبل از مساس رخ داد، انفساخی قبل از مساس رخ داد، اصل مهر واجب است، کسی که فتوا به تنصیف نداد، چرا؟ براساس همان قاعده اولیه، براساس «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»، براساس جریان اصل براءت در اقل و اکثر استقلالی و براساس آن روایتی که دارد غنایات و آن بره ها مال زوجه است، اگر زوجه مالک اصل مهر نباشد چرا غنایات آن مال او باشد؟! پس براساس روایت که دارد غنای مال زوجه است و آن بره ها را باید به زوجه داد تنصیف کرد و سهم او را داد،^۱ معلوم می شود که او مالک اصل گوسفند است غنایاتش را هم مالک است. پس آن روایت این را می گوید، اصل این را می گوید، «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» این را می گوید، مقتضای عقد این است؛ این چهار دلیل نشان می دهد که اصل مهر «بتمامه» ملک زوجه می شود لذا اگر موتی حاصل شد تمام مهر را می برد منتها مهر را به عنوان دین، سهم را حالا اگر یک هشتم است و مانند آن به عنوان

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۹۳؛ «قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى مَائَةِ شَاةٍ ثُمَّ سَاقَ إِلَيْهَا الْغَنَمَ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا وَقَدْ وَلَدَتْ الْغَنَمُ قَالَ إِنْ كَانَتْ الْغَنَمُ حَمَلَتْ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنَصْفِهَا وَنَصْفِ أَوْلَادِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَمْلُ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنَصْفِهَا وَلَمْ يَرْجِعْ مِنَ الْأَوْلَادِ بِشَيْءٍ».

ارث، مهر جزء ارث نیست، مهر جزء دین است، مهر را می‌برد و ارث هم دارد چون زوجه بود. اگر موت حاصل شد قبل از مساس تمام مهر و اگر فسخ شد تمام مهر و اگر انفساخ حاصل شد هم تمام مهر، این براساس قواعد اولیه است و روایات هم قابل جمع است. این است که مرحوم محقق تعبیر به «أشبه» کرده است.

پرسش: در انفساخ تمام مهر است؟

پاسخ: بله تمام مهر است، اصل اولی همین است.

پرسش: اگر مریضی زوجه بود و انفساخ صورت گرفت چگونه؟

پاسخ: آن فسخ است انفساخ نیست، انفساخ یا حقیقی است «بالموت» یا حکمی است «بالإرتداد»، یک انسان مرتد در حکم مُرده است حالا اگر کسی بمیرد تمام مهر را زوجه می‌برد یا - معاذالله - مرتد بشود که این ارتداد به منزله موت است و مُرده است، این لاشه نجس است این شخص هم نجس است، ارتداد به منزله موت است لذا انفساخ حکمی است و اگر زوج بمیرد انفساخ حقیقی است آیه دارد که ﴿صَدَقَاتُ﴾ یعنی صدق «بتمامه» ملک زوجه است و این را بدهید، تنصیف آن در خصوص طلاق «خرج بالدلیل» وگرنه به چه دلیل؟! این را آماده کرده است حالا حادثه‌ای پیش آمد و مُرد، این زن «بتمامها» خود را در اختیار مرد قرار داد، عقد هم این شد که «أنکحت کذا بکذا علی المهر المعلوم» این مهر ملک زوجه می‌شود لذا این عفو کردن نشانه مالکیت او است فرمود که می‌تواند عفو بکند همه را، آن جریان نمائاتی که حضرت فرمود باید به زن بدهید معلوم می‌شود که خود گوسفند را هم مالک می‌شود. اصل روایت این بود که صدتا گوسفند را مهریه این زن قرار دادند، این صد گوسفند را زوج به زوجه داد بعد بره‌ها هم آمد حالا اگر هیچ حملی در زمان اینکه این گوسفند پیش زوج بود حاصل نشده بود وقتی تحویل زوجه دادند اینها باردار شدند تمام این بره‌ها مال زوجه است، چرا؟ برای اینکه مادرش مال اینها است

اگر چنانچه این گوسفندها که مهر بود ملک زوجه نمی شد بره‌های آنها که ملک او نمی شدند اگر چنانچه این حمل فقط در زمانی بود که گوسفندها را تحویل زوجه دادند تمام بره‌ها مال زوجه است اگر باردار بودند و تحویل او دادند نصف می شود اینها نشانه آن است که زن مالک مهر می شود بمجرد عقد حالا اگر مرگی اتفاق افتاد این ملکیت از بین نمی رود. پس اگر فسخی حاصل بشود یا انفساخ حقیقی حاصل بشود یعنی «بالموت» یا انفساخ حکمی حاصل بشود «بالإرتداد» که به منزله موت است در همه موارد «وجب المهر».

پس اینکه فرمود «وَجَبَ الْمَهْرُ» معنای آن این نیست که در صدد انحصار باشد، ناظر به این است که مهر با این هم واجب می شود ما أدات انحصار نداریم اگر یک دلیلی بگویید که اگر موت «وجب المهر»، انفساخ شد «وجب المهر»، فسخ شد «وجب المهر» اینها با هم معارض نیستند اینها مثبتین اند، چه تعارضی است؟! اگر با حصر باشد که «إنما يجب المهر بالطلاق» یا «إنما المهر بالمساس»، بله آن وقت اگر مهر به وسیله فسخ یا موت یا ارتداد حاصل بشود با این حصر سازگار است اما مثبتین کجا معارض هستند؟! فرمود اگر مساس حاصل شد «وجب المهر»، آن روایات دارد اگر موت حاصل شد «وجب المهر»، آن روایت دارد که اگر چنانچه فسخ حاصل شد «وجب المهر». این وجوب مهر به مجرد دخول از باب ده به بعد هم هست تنها یک جا، یک روایت و دو روایت نیست بعضی از روایات باب ده هم همین را ثابت می کند. غرض این است که اینها براساس اصول فقهی مثبتین اند و چون مثبتین اند هیچ تعارضی هم بین اینها نیست و آن روایت که می گوید «وجب المهر» حمل بر استقلال می کنند و استقرار می کنند نه اصل ملکیت؛ اصل ملکیت را آیه ثابت کرده است، دلیل اصلی ثابت کرده است، عفو ثابت کرده است، روایت «محمد بن سنان» آن هم ثابت کرده است که تمام نمائات مال زوجه است، این معلوم می شود که مالک مهر می شود.

پس از جهت اینکه زن مالک مهر می‌شود کمبودی نیست، آن وقت «وجب» یعنی «إستقل» مستقل می‌شود، «إستقر» ملک مستقر می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»